

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵
صص ۴۵-۷۱

دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی و تحول در مأموریت، ساختار و کارکرد نهادهای بین‌المللی (نمونه موردی: ناتو)

دکتر الهه کولایی* - استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران

ماندانا تیشه‌یار - دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه جواهر لعل نهرو، هندوستان

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۷/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۲۰

چکیده

با تجزیه اتحاد شوروی و پایان یافتن نظام دوقطبی و جنگ سرد انتظار می‌رفت همه نهادها و ساختارهای برآمده از آن نیز از میان بروند، اما برخلاف انحلال پیمان ورشو از سوی روسیه و اعضای سابق اردوگاه کمونیسم، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی نه تنها منحل نشد، بلکه با تأکید بر ناآرامی‌ها و بحران‌های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی در شرق اروپا (بالکان) و مناطق مختلف اوراسیای مرکزی به‌زودی خود را برای ایفای وظایف جدید آماده ساخت. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی بر مأموریت، ساختار و کارکرد نهادهای بین‌المللی چه تأثیری داشته؟ این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع متعدد انجام شده است. در این نوشتار پیامدهای دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی پایان قرن بیستم بر نهادهای جهانی با تمرکز بر ناتو ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی، ناتو، ورشو، آمریکا، اتحاد شوروی، روسیه، اروپا.

مقدمه

وجود منافع مشترک میان واحدهای بازیگر، نخستین گام برای ایجاد و یا پیوستن به یک سازمان بین‌المللی محسوب می‌شود. گلن اسنایدر^۱ در بحث‌های مربوط به نحوه شکل‌گیری اتحادیه‌ها و علل پیوستن کشورها به آنها منافع کشورها را به دو دسته عام و خاص^۲ تقسیم می‌کند. مطابق نظر وی، منافع عام که ناشی از ساختار نظام بین‌الملل و موقعیت جغرافیایی هر کشور است، در طول تاریخ در هدایت آنها به سوی ایجاد اتحادها و ائتلاف‌ها در برابر تهدیدات مشترک نقش چشمگیری ایفا نموده است. این درحالی است که کشورها با وجود اتحاد با یکدیگر، در همان حال در چهارچوب پیمان منعقدشده، همچنان به رقابت با یکدیگر نیز ادامه می‌دهند.

اسنایدر معتقد است مهم‌ترین عامل در ادامه حیات و یا نابودی یک پیمان بین‌المللی، نوع ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل است. از این دیدگاه، نظام چندقطبی که امکان خروج اعضا از یک پیمان و پیوستن به پیمان‌های مختلف دیگر را افزایش می‌دهد، بیشترین میزان بی‌ثباتی در انعقاد پیمان‌ها را دارد. در مقابل، نظام دوقطبی که گزینه‌های پیش‌روی اعضا را به ادامه حضور در یک بلوک و یا پیوستن به بلوک مقابل محدود می‌کند، از بالاترین میزان استمرار حیات اتحادها و پیمان‌ها براساس موازنه قدرت به وجود آمده میان دو بلوک برخوردار است (Stuart & Tow, P: 4).

ژئوپلیتیک جهان تحت تأثیر رویارویی امریکا و شوروی کلیه ساختارها و کارکردهای نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی را جهت می‌داد. باید توجه داشت مفهوم منافع مشترکی که سبب شکل‌گیری پیمان در میان واحدهای سیاسی می‌شود، می‌تواند به گونه‌های مختلف تعبیر شود. این بدان معناست که «منافع مشترک» گاه به معنای یکسان بودن اهداف اعضای یک پیمان می‌باشد و گاه نیز می‌تواند به معنای مکمل بودن خواسته‌های آنها تلقی شود (مورگنتا، ۱۳۷۴، ص ۳۱۰). همچنین ماهیت اهداف مورد نظر اعضا نیز در تعیین نوع اتحادها نقش مؤثری ایفا می‌کند. اهداف مادی که بر جنبه‌های آشکار قدرت و تهدید تأکید دارند و اهداف ایدئولوژیک

1. Glenn Snyder
2. General & Particular Interests

که هنجارها، هویت‌ها و ساخت‌های ذهنی در شکل‌دهی به آنها دخالت دارند، هریک پدیدآورنده‌گونه‌های متفاوتی از پیمان‌ها و اتحادها می‌باشند.

تنظیم روابط بین‌الملل نیازمند نهادهایی برای انجام مذاکرات منظم و چندجانبه‌ای بود که ژئوپلیتیک جهانی آن را مشخص می‌ساخت. از این زمان به بعد کنفرانس‌های بین‌المللی به‌تدریج جای خود را به نهادهایی دائمی در دو قالب سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی دادند و اتحادیه‌های دولتی از اجتماع کشورها و سازمان‌های دولتی و براساس معاهده‌های دوجانبه و یا چندجانبه تشکیل شدند. (موسی‌زاده، ۱۳۷۵، ص ۲۸). با تغییر ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل از چندقطبی به دوقطبی، نه تنها از قدرت مانور واحدهای سیاسی برای پیوستن به اتحادهای گوناگون کاسته شد، بلکه بی‌نظمی حاکم بر روابط میان اعضای این اتحادها به‌تدریج موجب تبدیل سازمان‌های بین‌المللی به سازمان‌های بلوکی شد. نوعی نظام سلسله‌مراتبی نانوشته در درون این نهادها پدید آمد که در درون چهارچوب‌های ژئوپلیتیک جهانی شکل می‌گرفت. ازسوی دیگر، متصلب شدن ساختارهای جهانی بر پایه توانمندی‌های دو ابرقدرت که موجب شده بود موازنه قدرت برخلاف گذشته با ایستایی و عدم تحرک مواجه شود، سبب شد تا این بار پیمان‌های جدید با هدف تغییر وضع موجود در عین حفظ موازنه قدرت، ایجاد شوند. به‌علاوه درحالی‌که اتحادهای پیشین، بیشتر ضامن نظم قاره‌ای در اروپا بودند، اتحادهای جدید به‌نوعی ضامن نظم جهانی تلقی می‌شدند.

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی جهانی بر مأموریت، ساختار و کارکردهای سازمان‌های بین‌المللی - با تمرکز بر ناتو - چه تأثیری داشته است؟ فرضیه‌ای که این نوشتار براساس آن تنظیم شده این است که با بروز تحولات در ژئوپلیتیک جهان در مأموریت، ساختار و کارکردهای نهادهای بین‌المللی ازجمله ناتو تغییرات جدی آشکار شده است. در این مقاله زمینه‌های شکل‌گیری پیمان ناتو، مأموریت‌ها و کارکردهای آن در دوران جنگ سرد، مراحل گذار در دهه ۱۹۹۰ و تحول در مأموریت و عملکرد این نهاد بین‌المللی تحت تأثیر دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی با روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده است.

دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی

با پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و اتحاد شوروی به‌عنوان دو ستون نظام دوقطبی شرایطی را

بر جهان حاکم ساختند که در جریان فرازونشیب‌های چهل ساله، نه تنها بر تحولات مناطق گوناگون جهان بلکه بر مأموریت، ساختار و کارکرد نهادهای بین‌المللی نیز آثار گوناگون خود را آشکار ساختند. با اجرای تفکر نوین گورباچف و طرح ایده خانه مشترک اروپایی، شرایط برای تغییرات بنیادین در ژئوپلیتیک جهان ایجاد شد (کولایی، ۱۳۷۸، ص ۵۶). گورباچف با طرح ایده امنیت متقابل شرایط را برای شروع تحولات جدید در ساختار نظام بین‌الملل فراهم آورد. هرچند بسیاری از سیاست‌مداران و صاحب‌نظران در اروپا و آمریکا صحت اصلاحات در شوروی را مورد تردید قرار می‌دادند، اما به‌زودی روشن شد شرایط داخلی اتحاد شوروی تغییرات اساسی در سیاست خارجی این کشور را الزامی ساخته است. (کولایی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۷-۱۵۸).

روند دگرگونی‌های ایجاد شده از دوران گورباچف، تحت تأثیر عوامل داخلی در اتحاد شوروی به‌زودی به‌سوی نابودی اتحاد شوروی کشیده شد. فعالیت اتحادیه هم‌بستگی در لهستان و فرو ریختن دیوار برلین شواهدی از یک تحول بزرگ ژئوپلیتیکی بود که آثار آن به‌سرعت در سراسر جهان انتقال پیدا کرد. سیطره نگرش‌های غرب‌گرا در اتحاد شوروی این فرایند را تسهیل کرد. غرب‌گرایان در پی یکپارچه شدن در بازار جهانی و زدودن همه آثار سوسیالیسم در اتحاد شوروی تلاشی پُرسرعت را سازمان دادند (کولایی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۶). این تحولات در سراسر کشورهای که اردوگاه سوسیالیسم را تشکیل داده بودند، گسترش یافت و زمینه‌های تغییرات ژئوپلیتیکی مهمی را فراهم کرد که برجسته‌ترین تأثیر آن در انحلال سازمان پیمان ورشو پدیدار شد. این سازمان که در چهارچوب نظام دوقطبی، رویارویی نظامی دو ابرقدرت را در برابر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نمایش می‌داد، تحت تأثیر خوش‌بینی افراطی نسبت به غرب - به‌ویژه آمریکا - که در مسکو حاکم بود، متلاشی شد. با نابودی اتحاد شوروی و در پی جدا شدن جمهوری‌ها از یکدیگر، جهان وارد مرحله جدیدی شد که ژئوپلیتیک آن به‌گونه‌ای اساسی تحول یافت. در چنین فرایندی مفهوم امنیت، مصادیق ناامنی و نیز نیازها و الزامات آن‌هم در مسیر دگرگونی بنیادین قرار گرفت. شدت و گستره این تغییرات آنچنان حیرت‌آور می‌نمود که موجب شد افرادی مانند *فرانسیس فوکویاما* از پایان تاریخ سخن گویند و لیبرال دموکراسی را سرنوشت محتوم همه مردم جهان بنخوانند. البته

آنان به‌زودی از سیطرهٔ اوهام و آرزوهایشان خارج شدند که سخن در این زمینه را به مجال دیگری وا می‌گذاریم.

ناتو در دوران نظام دوقطبی

به‌دنبال وقوع دو جنگ جهانی خانمان‌سوز و تغییر ساختار حاکم بر روابط میان دولت‌ها، برای نخستین بار از زمان شکل‌گیری نظام‌های سیاسی جدید، جهان وضعیت موازنهٔ دوقطبی را تجربه کرد. آنچه در قرن نوزدهم به‌عنوان موازنه‌ای براساس «صلح مسلح» میان قدرت‌های اروپایی شکل گرفته بود، در دوران جدید در قالبی نوین تحت عنوان «جنگ سرد» به حیات خود ادامه داد. در این زمان، نه‌تنها ایالات متحده سیاست انزواطلبی خود را کنار گذاشت و متناسب با توانمندی خود در ژئوپلیتیک بین‌المللی نقشی برعهده گرفت، بلکه اروپا نیز مجبور به پذیرش این واقعیت بود که با پایان یافتن عصر نظام‌های چندقطبی، باید میان دو قدرت منزوی پیشین که به قدرت‌های اصلی جهان تبدیل شده بودند، به‌عنوان قدرت درجهٔ دوم جایگاه خود را تعریف کند. طرفین اصلی در این مثلث قدرت (ایالات متحده آمریکا، اروپا و اتحاد شوروی) چند ماه پیش از پایان یافتن جنگ با حضور در کنفرانس یالتا کوشیدند تا پایه‌های نظم نوین جهانی را همچون جنگ پیشین، بر مبنای تأسیس نهادی بین‌المللی برای برقراری و حفظ صلح بنا کنند. به‌این ترتیب منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو در پایان کنفرانس ملل متحد دربارهٔ تشکیل یک سازمان بین‌المللی به‌امضا رسید. درحالی‌که مردم اروپا در فقر و تنگنا دست و پا می‌زدند و چشم امید به کمک‌های مالی و اقتصادی ایالات متحده داشتند، رهبران این کشورها با درکی مناسب از شرایط بین‌المللی، به ترسیم خطوط و مرزبندی قدرت‌های اصلی در نظام بین‌الملل پرداختند. وینستون چرچیل در نطق معروفی که در مارس ۱۹۴۶ در دانشکدهٔ وست‌مینستر شهر فولتون در ایالت میسوری ایراد نمود، به تعیین راهبردهای نوین سیاست خارجی کشورها در عصر جدید پرداخت. چرچیل با ابراز نگرانی نسبت به گسترش حضور اتحاد شوروی در اروپا، اصطلاح سیاسی معروف خود، «پردهٔ آهنین»^۱ را به‌کار برد. وی در انتهای بحث خود بر اجرای سه راهبرد اساسی تأکید ورزید: الف) تشکیل اتحادیه‌ای اروپایی، ب) گسترش پیمان‌های دفاعی و پ) افزایش حضور

ایالات متحده در عرصه معادلات بین‌المللی (<http://www.hpoul.org/churchill/>).

یک سال بعد، به دنبال بالا گرفتن بحران در یونان و ترکیه، هری ترومن رئیس جمهور وقت ایالات متحده در نطقی در مارس ۱۹۴۷ در کنگره آمریکا اعلام کرد: «ما باید به یاری این انسان‌ها بشتابیم تا آنان بتوانند سرنوشت خود را خود به‌دست گیرند. معتقدم کمک‌های ما در وهله نخست باید براساس کمک‌های اقتصادی و مالی باشد» (trumanlibrary.org/whistlestop/.../doctrine/large/folder2/tdb11-1.htm)

به این ترتیب، ترومن بر سیاست انزوای ایالات متحده نقطه پایان گذاشت. وی برای نخستین بار شکل‌گیری ژئوپلیتیک جنگ سرد را آشکار ساخت (اتوتایل و دیگران، ۱۹۹۱، ص ۳۸۰) پس از ماه‌ها گفت‌وگو و رایزنی، در چهارم آوریل ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی به امضای رهبران کشورهای بلژیک، کانادا، دانمارک، فرانسه، ایسلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، پرتغال، انگلستان و آمریکا رسید. این پیمان به عنوان نخستین سیستم امنیت جمعی پس از پایان جنگ جهانی دوم، در نوع خود بی‌نظیر بود و در یکی از مهم‌ترین فرازهای اساسنامه آن حمله به یکی از اعضا به منزله حمله به تمام اعضا تلقی شده بود.

بحران دو کره موجب شد ضرورت تقویت هرچه بیشتر ناتو برای کشورهای عضو بیش از گذشته نمایان شود و در انجام اقدامات برنامه‌ریزی‌شده تسریع صورت گیرد. نخستین اختلافات میان اعضا بر سر نحوه حضور آلمان غربی در ارتش متحد آشکار شد. فرانسه دو هدف اصلی را دنبال می‌کرد. نخست در تلاش بود تا حد امکان از تجهیز نظامی آلمان در کوتاه‌مدت جلوگیری کند. دیگر آنکه با ایجاد ارتشی اروپایی که خود در آن نقش ویژه‌ای برعهده داشت، از واگذاری کلیه امور دفاعی و نظامی قاره اروپا به ایالات متحده ممانعت به عمل آورد.

دستیابی اتحاد شوروی به بمب هیدروژنی در تابستان سال ۱۹۵۳ سبب شد ایالات متحده در زمینه برتری نظامی از رقیب خود عقب بماند. لذا رهبران بلوک غرب تصمیم گرفتند با ایجاد کمربندی امنیتی به دور شوروی و کشورهای اقماری آن، مانع پیشروی گسترده آنان به سایر نقاط جهان شوند. در این راستا، در هشتم سپتامبر ۱۹۵۴ سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو)^۱ با امضای قرارداد همکاری‌های نظامی و اقتصادی میان ایالات متحده آمریکا، انگلستان،

1. South-East Asia Treaty Organization (SEATO)

فرانسه، استرالیا، فیلیپین، زلاندنو، تایلند و پاکستان در مانیل تأسیس شد (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۸). این پیمان تکمیل‌کننده پیمان امنیت اقیانوس آرام یا آنزوس^۱ بود که در سال ۱۹۵۱ میان امریکا، استرالیا و زلاندنو شکل گرفته بود. همچنین پیمان همکاری مشترک میان عراق و ترکیه که در فوریه ۱۹۵۵ در بغداد منعقد شده بود، با پیوستن دولت‌های ایران، پاکستان و انگلیس در ماه‌های بعد به آن، نام خود را به پیمان بغداد تغییر داده و نقش حلقه خاورمیانه‌ای مجموعه پیمان‌های محاصره‌کننده بلوک کمونیستی را ایفا نمود (مهدوی، ۱۳۷۴، ص ۷-۲۳۶).

در دسامبر ۱۹۵۶ کمیته سه‌گانه کانادا، ایتالیا و نروژ در مورد ضرورت گسترش همکاری‌های غیر نظامی میان اعضای ناتو گزارشی را به شورای آتلانتیک شمالی ارائه نمود. نویسندگان این گزارش با تأکید بر ضرورت همکاری جمعی برای دستیابی به صلح و امنیت، گسترش همکاری‌های نظامی را معلول گسترش و تعمیق همکاری‌های سیاسی و اقتصادی میان اعضا دانسته و اعلام کردند فلسفه وجودی شکل‌گیری ناتو، هراس کشورهای عضو از تجاوز خارجی بوده و هم‌اکنون نیز سلاح‌های هسته‌ای ترسی مضاعف پدید آورده‌اند که در مقابل آن نیاز به ائتلاف و هم‌بستگی هرچه بیشتر میان اعضا مشهود است. آنان معتقد بودند سنت‌های فرهنگی مشترک و نهادهای آزاد و دموکراتیک، زمینه مناسبی برای ائتلاف در برابر آنهایی که این بنیان‌ها را به چالش می‌کشند، ایجاد کرده و این ملت‌ها نه تنها برای دفاع از خود، بلکه برای گسترش ارزش‌های خود نیازمند هم‌بستگی هستند. بنابراین ناتو باید فراتر از یک پیمان صرفاً نظامی عمل کند و در واقع، امنیت دنیای امروز چیزی بسیار فراتر از امری نظامی است.

نویسندگان این گزارش خاطرنشان کردند هرچند تحولات اروپای شرقی و مداخله گسترده شوروی در این کشورها نشان می‌دهد ضرورت اتخاذ سیاست‌های دفاع و بازدارندگی از سوی ناتو همچنان حائز اهمیت است؛ اما موجودیت ناتو هرگز به واسطه حمله دشمنان آن به خطر نخواهد افتاد. آنچه می‌تواند حیات این سازمان را به خطر اندازد، رخوت و سستی اعضای آن است.

با این همه نباید فراموش کرد کشورهای عضو ناتو علاوه بر تهدیدات نظامی در معرض تهدیدات سیاسی نیز قرار دارند. آیین انقلابی کمونیسم تهدیدی جدی علیه زندگی آزاد و

دموکراتیک در جوامع غربی به شمار می‌رفت.

در آستانه بیستمین سال تشکیل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، در نشست پایانی سال ۱۹۶۷ شورای آتلانتیک شمالی، هارمل (وزیر خارجه بلژیک) گزارش کارشناسی مهمی در مورد ضرورت بازنگری در اهداف و وظایف آتی ناتو ارائه داد. در ژانویه ۱۹۶۸، ایالات متحده و اتحاد شوروی با حضور در کنفرانس خلع سلاح ژنو، مبادرت به امضای معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نمودند. اما تنها چند ماه بعد و با وقوع حوادث بهار پراگ در تابستان همان سال، مناسبات میان دو بلوک رو به تیرگی نهاد. تلاش آلکساندر دوپچک رهبر چک‌اسلواکی برای انجام یک سلسله اصلاحات ساختاری در بنیان‌های حاکمیت این کشور، موجب شد نیروهای ارتش سرخ شوروی در قالب پیمان ورشو و با همراهی نیروهای نظامی لهستان، آلمان شرقی، بلغارستان و مجارستان وارد این کشور شده و به سرکوب اصلاح طلبان بپردازند.

با توجه به تغییر ماهیت ساختار و روابط حاکم بر عرصه بین‌المللی و رشد نظریه‌های مربوط به هم‌گرایی و وابستگی متقابل جوامع به یکدیگر، با آغاز بیستمین سال تأسیس ناتو، بنابه پیشنهاد ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده، مباحث مربوط به موضوعات بهداشتی، اجتماعی و زیست‌محیطی در بخش‌های نظامی و غیرنظامی این سازمان مورد توجه قرار گرفت و با تشکیل کمیته «چالش‌های جوامع مدرن» نشست‌ها، سمینارها و کارگاه‌های آموزشی متعددی جهت آموزش کارشناسان کشورهای عضو تشکیل گردید.

سال ۱۹۷۰ را می‌توان سال آغاز مذاکرات گسترده میان دو ابرقدرت برای امضای پیمان‌های محدودسازی تسلیحات استراتژیک (سالت ۱)^۱ و نیز پیمان سیستم‌های موشکی ضدبالستیک^۲ دانست. در این دوران ایالات متحده در کمیته برنامه‌ریزی دفاعی شورای آتلانتیک شمالی رسماً اعلام کرد تنها در صورتی حاضر به خارج کردن نیروهای نظامی خود از خاک اروپاست که این عمل به صورت متقابل از سوی اتحاد شوروی نیز صورت پذیرد.

هم‌زمان با امضای معاهدات سالت و سیستم‌های موشکی میان‌برد در ۱۹۷۲، مذاکرات چندجانبه برای برگزاری کنفرانس امنیت و همکاری اروپا که قرار بود در ماه نوامبر همان سال

1. Strategic Arms Limitations Treaty (SALT1)

2. Anti-Ballistic Missile System (ABM)

در هلسینکی انجام شود، صورت گرفت. در آن کنفرانس که ایالات متحده، کانادا و تمام کشورهای اروپایی به‌جز آلبانی حضور داشتند، بر همکاری‌های فنی، علمی، اقتصادی و زیست‌محیطی تأکید شد. شرکت‌کنندگان خواهان گسترش همکاری‌های بشردوستانه در زمینه انتقال اطلاعات، تبادل فرهنگ‌ها و آموزش نیروهای یکدیگر شدند. همچنین بر این امر تأکید شد که امنیت اروپا منوط به طی شدن فرایند اطمینان‌سازی میان طرفین می‌باشد. چندی بعد، در ژوئن ۱۹۷۹ پیش‌نویس معاهدهٔ ۲ ساله به امضای ایالات متحده و اتحاد شوروی رسید.

در نیمهٔ دههٔ ۱۹۸۰ اتحاد شوروی دستخوش تحولاتی جدی در حوزهٔ سیاست داخلی خود شد. میخائیل گورباچف کمونیست اصلاح‌طلب اتحاد شوروی، به انجام اصلاحات اقتصادی (پرسترویکا) برای بهبود وضعیت اقتصادی ضعیف و ناکارآمد اتحاد شوروی مبادرت ورزیده بود. وی با دادن آزادی‌هایی به مردم در عرصهٔ زندگی سیاسی (گلاسنوست)، برای نخستین بار تلاش کرد نظام سیاسی حاکم بر کشور شوروا را تا حدودی دموکراتیزه نماید. همچنین در عرصهٔ سیاست خارجی با کاهش بودجهٔ نظامی اتحاد شوروی برای رسیدن به توافق بر سر کنترل تسلیحات، با غرب وارد مذاکره شد. مهم‌ترین هدف او در سیاست خارجی عبارت بود از: بهبود و تثبیت رابطه با ایالات متحده، مذاکره دربارهٔ دور تازه‌ای از توافقنامه‌های کنترل تسلیحات و دسترسی شوروی به بازارهای اقتصادی و تکنولوژی پیشرفتهٔ غرب. دستگاه دیپلماسی شوروی در این دوران تلاش می‌کرد محافل لیبرال آمریکا و اروپا را علیه «طرح دفاع استراتژیک» (جنگ ستارگان) ریگان برانگیزد. هدف از این طرح بحث‌انگیز، استقرار تکنولوژی پیشرفته در فضا بود و شوروی نگران بود که نتواند با آن برابری کند (داربی شر، ۱۳۶۸، ص ۱۰۹).

روشی که گورباچف برای حفظ منافع بلوک شرق در پیش گرفته بود، مطرح کردن موضوع تشکیل «خانهٔ مشترک اروپایی» و ایجاد ائتلاف میان کشورهای اروپای شرقی و غربی در برابر بحث آتلانتیک‌گرایی و مدافعان پیمان ناتو بود (گروه استراتژی اروپا، ۱۳۶۹، ص ۸۴). نتیجهٔ این اقدامات، توافق میان ریگان و گورباچف بر سر کاهش ۵۰ درصدی نیروهای هسته‌ای استراتژیک هریک از طرفین و نیز موافقت با کاهش نیروهای هسته‌ای میان‌برد^۱ در مذاکرات ژنو بود.

سرانجام در ۱۹۸۷ نخستین مذاکرات میان دو پیمان نظامی بزرگ در دوران جنگ سرد آغاز شد. اعضای پیمان‌های ناتو و ورشو در فوریه آن سال بر سر نحوه کنترل سلاح‌های متعارف در اروپا- از آتلانتیک تا اورال- به مذاکره پرداختند. این امر را تا حد زیادی می‌توان معلول تحولات داخلی اتحاد شوروی دانست. گورباچف بر این نکته تأکید می‌ورزید که مشکلات مبرم داخلی نه تنها موقعیت آن را به‌عنوان یک ابرقدرت بلکه آینده اتحاد شوروی را نیز به‌خطر انداخته است. به‌دنبال خروج نیروهای شوروی از افغانستان در بهار همان سال بود که وزیران دفاع کشورهای عضو ناتو حاضر شدند به استقبال تغییر دکترین نظامی روسیه بروند و بر تحولات ایجادشده صحنه بگذارند. باین‌حال، آنان همچنان بر لزوم یافتن راهکارهای جدید برای تقویت دفاع جمعی و تدوین برنامه‌های مشخص برای افزایش توان نظامی در سطح ملی تأکید نمودند.

در همان زمان، سیستم برنامه‌ریزی سلاح‌های متعارف^۱ بنیان‌گذارده شد (کولای، ۱۳۸۰). چند روز پس از آغاز خروج نیروهای ارتش سرخ از افغانستان، ریگان و گورباچف در نشست پنج روزه، ضمن مبادله قرارداد در مورد موشک‌های میان‌برد، به‌امضای توافق‌نامه دوجانبه آزمایش‌های هسته‌ای مبادرت نمودند.

اروپای شرقی نیز در مسیر حوادث نوینی بود. تحولات عظیم به‌همراه تشکیل جبهه ائتلاف برای دموکراسی در بلغارستان و نیز در چک‌اسلواکی و سرنگونی دولت چائوشسکو در رومانی، سرانجام با فروپاشی اتحاد شوروی زمینه را برای از بین رفتن پیمان ورشو فراهم آورد. کمونیسم در آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی به‌عنوان یک ایدئولوژی جهانی به تاریخ پیوست. ملاقات *ادوارد شوارتس* وزیر خارجه روسیه با دبیرکل ناتو دفتر تازه‌ای را در تاریخ این سازمان گشود. به‌این ترتیب سازمان پیمان آتلانتیک شمالی توانسته بود به مدت چهار دهه، باوجود عدم انجام عملیات نظامی وسیع و پایبندی به ویژگی تدافعی بودن خود، مانع بزرگی را در مقابل سیاست‌های تهاجمی بلوک شرق در جهانی دوقطبی ایجاد نماید. اینک با نابودی رقیب، این سازمان خود را در آستانه تحولی بزرگ و ملزم به بازتعریف فلسفه وجودی خویش می‌دید.

تحول در مأموریت و کارکرد ناتو

تجزیه اتحاد شوروی، برهم خوردن موازنه قدرت در سطح بین‌المللی، بالا گرفتن هویت‌طلبی‌های قومی و ملی و حاکمیت ارزش‌های لیبرالیستی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان واحدهای بازیگر در عرصه نظام بین‌الملل به‌عنوان شاخص‌های دگرگونی ژئوپلیتیک، زمینه را برای تغییر در نظام بین‌الملل^۱ فراهم آورد. در این زمان، بیش از آنکه بر شرایط حاکم بر سیستم بین‌المللی در روابط میان بازیگران و تأثیرپذیری آنها از سیستم توجه شود، بر ایجاد جامعه جهانی متشکل از بازیگران مختلفی که انحصار دولت - ملت‌ها را شکسته و خود وارد این عرصه شده بودند، تأکید شده است.

فپئی اتحاد شوروی، انحلال پیمان ورشو، پایان دوره تجزیه اروپا، تأسیس دموکراسی‌های نوپا و مستقل با تکیه به نظام اقتصاد سرمایه‌داری و وحدت مجدد آلمان در پی تخریب دیوار برلین، فلسفه وجودی تشکیل پیمان ناتو را زیر سؤال برده و ترتیبات امنیتی جدید پس از آن، گونه‌ای دیگر از حیات سیاسی - نظامی را برای این سازمان می‌طلبید (Foster - Wallace, 2001-2, P: 117) در آن زمان مهم‌ترین تغییر پدیدآمده، بروز تحول در معانی «صلح و امنیت» بود.

در دوران جنگ سرد، از دیدگاه واقع‌گرایان، «قدرت» مفهوم اصلی در روابط بین‌الملل بوده؛ بنابراین برای تحقق ایده صلح، واحدهای سیاسی اصلی نظام بین‌الملل باید بر قدرت نظامی تکیه کرده و برای حفظ امنیت درصدد «خودیاری» برمی‌آمدند. بنابراین آنچه موجب شکل‌گیری ائتلاف می‌شد، دست یافتن به موازنه قوا براساس محاسبات خردمندانه و منفعت‌طلبانه واحدهای بازیگر بود. چنین صلحی در معنای حداقلی خود محقق شده و صرفاً به معنای نبود جنگ بود. این صلح نسبی با تغییر توانمندی هر یک از بازیگران و در نتیجه تغییر موازنه موجود در ساختار حاکم، در وضعیت شکننده‌ای قرار می‌گرفت (Kennan, 1985, P:6).

تفکراتی که بیش از هر نظریه دیگر در شکل‌گیری ساختار جدید ناتو ایفای نقش نمود، نظریه‌های هویت‌ساختی بودند. همانطور که گفته شد، این دیدگاه بر این عقیده استوار است که ساختارهای تأثیرگذار بر رفتار دولت‌ها عمدتاً ساختارهای اجتماعی یعنی ایده‌های مشترک

هستند و نه نیروها و ساختارهای مادی. به این ترتیب، محیطی که دولت‌ها در آن دست به کنش می‌زنند، کمتر مادی و بیشتر اجتماعی است. این محیط می‌تواند بر فهم دولت‌ها از منافعشان تأثیرگذار باشد. بنابراین نباید کلیه پدیده‌های اجتماعی را در چهارچوب کنش‌های کارگزاران خلاصه کرد و در واقع، فهم دولت‌ها از جهان عامل تأثیرگذار بر رفتار آنها خواهد بود. این بدان معناست که فهم دولت‌ها (که متأثر از هویت و تلقی‌شان از منافع ملی خود است) صرفاً بازتاب ذهنی یک واقعیت مادی و عینی نیست؛ بلکه از درون فرایندهای ارتباطی و اجتماعی مانند اجتماعی شدن و گفت‌وگو بروز می‌کند. به این ترتیب، دولت‌ها هنگامی برای برقراری «صلح و امنیت» با یکدیگر همکاری خواهند کرد که تصویری مشابه از منافع مشترک داشته باشند، ساختارهای بین‌ذهنی^۱ آنها به یکدیگر نزدیک شده و معتقد به این اصل باشند که ضمن حفظ هویت خود، می‌توانند به وسیله گفت‌وگو دیدگاه‌های خود را به یکدیگر نزدیک کنند.

به این ترتیب، مفهوم ارزیابی قدرت نظامی براساس انبوه نیروهای انسانی، اعتبار گذشته خود را از دست داد و عناصری مانند توان اقتصادی، ارتباطات، اطلاعات و فناوری‌های پیشرفته اهمیت بیشتری یافتند. همچنین در این دوران مشارکت و همکاری‌های بین‌المللی، جایگزین رقابت و تقابل دوقطبی و همکاری اقماری سابق گردید و حرکت به سمت دموکراتیک ساختن نظام سیاسی کشورها و توجه بیشتر به حقوق و آزادی‌های اساسی بشر به عنوان یک هنجار بین‌المللی، به طور خاص مورد توجه قرار گرفت. از طرف دیگر، با جابه‌جایی نقش اقتصاد و امنیت و مؤلفه‌های قدرت در نظام بین‌الملل جدید، سازمان‌های سیاسی و اقتصادی، جایگاه برتری به خود اختصاص داده و در مقابل، از اهمیت سازمان‌های دفاعی و امنیتی کاسته شد.

در اثر این تحولات سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به عنوان نهادی دفاعی - امنیتی که فلسفه وجودی و کارکرد اصلی آن دفاع دسته‌جمعی در مقابل حملات احتمالی ابرقدرت شرق و اقمار آن بود نیز اعتبار قبلی خود را از دست داد و با بحران هویت مواجه گردید. به این ترتیب چهارچوب‌ها، مبانی، روش‌ها و ابزارهایی که برای دوران جنگ سرد ساخته شده بود، کارایی خود را از دست داد (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰). به این ترتیب، ادامه حیات

این سازمان با مخالفت تعدادی از کشورها در شرایط دگرگونی اساسی در ژئوپلیتیک جهان مواجه شد که به‌زودی آثار خود را بر ساختار و عملکرد آن آشکار ساخت. در بین کشورهای غیرعضو ناتو می‌توان به مخالفت روسیه و پاره‌ای از کشورهای نزدیک به آن اشاره کرد. این گروه ضمن مخالفت با تداوم فعالیت ناتو به‌عنوان یک سازمان صرفاً دفاعی، بر تحکیم جایگاه «سازمان امنیت و همکاری اروپا»^۱ اصرار می‌ورزیدند. این موضع در قالب‌های متفاوتی از سوی برخی اعضای ناتو از جمله فرانسه نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت. مخالفان معتقد بودند ادامه حیات ناتو با اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در محیط جدید نظام بین‌الملل مغایر است؛ چراکه ناتو محصول دوران جنگ سرد بود و تداوم فعالیت آن در دوره جدید ضرورت نداشت.

از سوی دیگر، دولت‌های اروپایی عضو ناتو که بیشترین هزینه فعالیت‌های گوناگون ناتو را می‌پرداختند، با اولویت یافتن منافع اقتصادی دیگر مایل نبودند بیش از این در زمینه دفاعی و امنیتی سرمایه‌گذاری کرده و از قافله رشد و توسعه به‌ویژه در قبال قدرت‌های اقتصادی جدید عقب بمانند. در واقع، در آن زمان هیچ تهدید نظامی مستقیم و فوری اروپا را تهدید نمی‌کرد؛ هرچند بی‌ثباتی سیاسی در اروپای مرکزی و شرقی، به‌شدت محیط امنیتی ناتو را به مخاطره انداخته بود. با این‌همه، نگاهی به کاهش عمده بودجه‌های نظامی اروپاییان در سطح ملی یا آتانتیکی در نخستین سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به‌خوبی روشنگر نوع نگرش این کشورها به واقعیت‌های دوران پس از جنگ سرد است.

احساس عدم نیاز به توجه به اهداف نظامی و در اولویت قرار گرفتن بحث ضرورت تمرکز بر ارزش‌های لیبرال دموکراسی عامل اصلی چنین رویکردی به حساب می‌آید. در این بین، جمعی از اروپاییان بحث تقویت «اتحادیه اروپای غربی» را که حتی پیش از ناتو تأسیس گردیده بود، مطرح کردند. در واقع، اروپا در آن زمان تلاش می‌کرد با بهره‌گیری از فرصت پیش‌آمده، ضمن حفظ موازنه قوا در عرصه بین‌المللی و تأکید بر لزوم تشکیل نظامی چندقطبی، از پدید آمدن نظام سلسله‌مراتبی که ایالات متحده در رأس آن قرار گیرد، جلوگیری کند.

باید توجه داشت این هویت جدید بیش از آنکه جنبه نظامی داشته باشد، جنبه سیاسی

1. Organization of Security and Cooperation in Europe (OSCE)

داشت و از سوی ایالات متحده نیز تشکیل چنین هویتی در درون ناتو مطلوب و مورد پذیرش بود. وارن کریستوفر (وزیر خارجه) در ۱۹۹۳ ارتباط این هویت جدید اروپایی در چهارچوب ناتو را با عبارت «تفکیک‌پذیر و نه تفکیک‌شده»^۱ تعریف نمود و بر شکل‌گیری همکاری آتلانتیکی جدیداً تأکید کرد (Prystrom, 1994, P: 117). این امر می‌توانست مقدمه ایجاد ساختاری دوقطبی در ناتو باشد.

از سوی دیگر با نابودی اتحاد شوروی و دگرگونی در ژئوپلیتیک جهان، مشروعیت رهبری بر بلوک غرب از دو سوی آتلانتیک به چالش کشیده شده بود. گذشته از اعتراض‌های اروپاییان، برخی سیاست‌مداران و گروه‌های سیاسی در این کشور نیز با یادآوری آیین مونروئه و تأکید بر سیاست «انزوای باشکوه» این ابرقدرت در اوایل قرن بیستم، دنبال کردن چنین سیاستی پس از فروپاشی شوروی را در عرصه سیاست خارجی آمریکا تجویز می‌کردند (Drew, 1995, P: 2). مسئله مهم برقراری ارتباط میان نقش ناتو به‌عنوان یک پیمان دفاعی و کارکرد آن به‌عنوان بخشی از سیستم امنیت در اروپا در دوران جدید بود. به‌طورکلی، ناتو با توجه به تحولات ژئوپلیتیک جهان و از میان رفتن نظام دوقطبی به سه دلیل مجبور به بازنگری در ساختار خود بود:

- الف) تغییر در ماهیت تهدیدات نظامی علیه کشورهای عضو به‌دنبال فروپاشی ساختارهای سیاسی و نظامی در کشورهای عضو پیمان ورشو؛
- ب) تغییر در وضعیت نظامی و استراتژیک در اروپای مرکزی به‌واسطه اتحاد دو آلمان و پذیرش آلمان متحد در ناتو؛
- پ) ضرورت ایجاد ساختارهای نظامی مقبول برای فعالیت در عملیات‌های خارج از منطق (Drew, 1995, P: 35).

بنابراین ناتو باید مدل کلاسیک خود را کنار می‌گذاشت و به‌دنبال مدلی برای ناتوی جدید^۲ می‌گشت. این امر مستلزم انجام امور زیر بود:

الف) ارائه تعریفی جدید از دکترین، استراتژی، ساختار نیروها و سیستم دفاعی ناتو؛

1. Separable, but not Separate
2. A New Atlantic Partnership
3. New NATO

ب) بازتعریف روابط میان متحدین اروپایی؛

ج) پذیرش اعضای جدید؛

د) نقش‌آفرینی به‌عنوان تأمین‌کننده سیستم امنیت اروپایی (Prystrom, 1994, P: 121).

مشکل اصلی در این میان، تحول در مفهوم «دفاع» بود. در واقع، «دفاع» در وضعیت جدید، به معنای مقابله با تحرکات دشمنی آشکار نبوده بلکه عبارت از قابلیت واکنش و پاسخ‌گویی به ریسک‌های محتمل از سوی دشمنان غیر قابل پیش‌بینی بود. از سوی دیگر، همان‌گونه که بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل بر این امر اشاره دارند، دولت‌ها معمولاً در پاسخ به تهدیدات مشترک خارجی اقدام به انعقاد پیمان‌های نظامی می‌نمایند و بنابراین، با از بین رفتن تهدیدات و برهم خوردن توازن ناشی از تهدید، قاعدتاً پیمان‌های قدیمی باید فروپاشد و جای خود را به پیمان‌های جدید دهند؛ مگر آنکه قابلیت تغییر کاربری و تطبیق خود با شرایط موجود را داشته باشند (Walt, 1987, P:146&Duffield, 1994-5:18).

مشکل از آنجا ناشی می‌شد که آیا ناتو در شرایط جدید همچنان به‌عنوان یک پیمان نظامی قادر به ایجاد هماهنگی میان منافع ایالات متحده و کشورهای اروپایی (دو سوی آتلانتیک) بود یا خیر. موانع پیش‌روی ناتو در این حوزه عبارت بودند از:

الف) محو شدن نظم دوقطبی شرق و غرب و ایجاد نظم نوین جهانی، مسئله تضمین امنیت اروپا توسط ناتو را به‌مخاطره انداخته بود؛

ب) فرایند هم‌گرایی اروپای غربی با توجه به تغییرات ایجاد شده در سطح نظام بین‌الملل، به شکل‌گیری نوعی اروپاگرایی^۱ منجر شده بود؛

پ) شکاف عمیق فناوری تسلیحاتی میان طرفین، اروپا را در موضعی ضعیف قرار داده بود؛

ت) تأکید بر هویت اروپایی و لزوم نفوذ حداقلی در اروپا، خطر تحولات بنیادین در پیمان را پدید آورده بود؛

ث) نظم چندقطبی برای اروپایی‌ها به معنای افزایش نقش آنان در تصمیم‌گیری برای امنیت جهان بود و حال آنکه این امر به معنای همراهی ارتش‌های اروپایی با نظامیان این کشور در نقاط مختلف جهان تلقی می‌شد؛

ج) آلمان متحد قطبی بزرگ در اروپا بود و اتحاد آلمان و فرانسه محور اصلی هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی در اروپا به‌شمار می‌رفت. به‌ویژه که فرانسه همچنان بر طبل سیاست‌های دوگانه مبنی بر اجرای سیاست امنیتی اروپای مستقل می‌کوبید؛

چ) یکی دیگر از عواملی که متحدین پیشین را از یکدیگر دور می‌ساخت، سیاست‌های نزدیکی اقتصادی روسیه به اروپا بود (Yost, 1998, P: 86).

به‌علاوه، برای این مهم بود که آیا هنوز این سازمان می‌تواند تأمین‌کننده منافع این کشور برای حضور در عرصه اروپا باشد یا خیر؟ و حال آنکه برای اروپا مهم این بود که آیا ناتو هنوز تأمین‌کننده امنیت مورد نیاز این قاره در شرایط ژئوپلیتیکی جدید هست یا خیر؟

در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، حفظ اتحاد میان اعضا مهم‌تر از تدبیر راه‌هایی برای حفظ موازنه، دفاع و برقراری امنیت در برابر دشمنان بود. در این میان، برخی معتقد به تداوم حیات ناتو و افزایش حضور مستقیم این سازمان در حل و فصل منازعات بودند؛ برخی دیگر با کاهش اختیارات این سازمان و عملکرد محدود آن موافق بودند و عده‌ای دیگر مایل بودند ناتو به‌کلی منحل شده و جای خود را به نهادهای دیگر مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا^۱ بدهد. با انتخاب گزینه نخست، تفاسیر جدیدی از شرایط موجود و نحوه تداوم حیات ناتو مطرح می‌شد که عمده‌ترین آنها براساس استدلال‌های زیر استوار بودند:

الف) گروهی از تحلیلگران بر این باور بودند مهم‌ترین مشکل پیش‌روی کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، دشواری‌های اقتصادی و سیاسی است و تهدید امنیتی فوری این کشورها را تهدید نمی‌کند. از این منظر، این کشورها برای انجام اصلاحات نیازمند پیوستن به اتحادیه اروپا بودند و عضویت در ناتو در اولویت دوم برای آنها قرار داشت.

ب) گروهی دیگر از تحلیلگران معتقد بودند استقلال کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب شده رقابت‌های ملی و احساسات ناسیونالیستی میان این کشورها بالا بگیرد و دیگر آنکه، به‌میزان رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان قدرت‌های بزرگ نظیر روسیه و آلمان برای ایجاد مناطق نفوذ افزوده شود. از این منظر، آنان دموکراسی و امنیت را دو مقوله کاملاً مرتبط به هم می‌دانستند و بر این باور بودند که فرایند پیوستن این گروه از کشورها به سازمان ناتو،

باید پیش از پیوستن آنها به اتحادیه اروپایی به وقوع بپیوندد.

ب) در رویکرد سوم، ناتو باید سیاست «نظاره و انتظار»^۱ را درپیش می‌گرفت و صرفاً در صورتی که روسیه سیاستی تهاجمی و گسترشی اتخاذ می‌کرد، از خود واکنش نشان می‌داد. بنابراین، غرب باید برای برقراری امنیت در روسیه و برقراری ثبات در آن کشور تمرکز و تأکید می‌کرد. در این صورت، اگر هیچ خطری از جانب روسیه به وجود نمی‌آمد، ناتو نباید هرگز به گسترش خود اقدام می‌کرد (Asmus&Others, 1995, P: 112).

اما آنچه در عمل به وقوع پیوست، مفروض دوم بود. به این ترتیب، ناتو به طور جدی به بازتعریف فلسفه وجودی خویش و نیز تجدید ساختارهای مادی و هویتی خود در ژئوپلیتیک جدید جهانی اهتمام ورزیده و بنیان نوینی بنا نهاد.

روند دگرگونی‌ها

جیمز بیکر (وزیر خارجه وقت امریکا) در دسامبر ۱۹۸۹ سخنرانی معروفی را در برلین ایراد کرد که عنوان آن عبارت بود از: «اروپای جدید، آتلانتیک‌گرایی جدید؛ معماری دورانی نوین». وی در آن سخنرانی به رغم جوّ پان‌اروپاییسم^۲ حاکم بر کشورهای اروپایی در آن زمان و تبلیغاتی که در مورد اجتماع آن کشورها در قالب نهادهایی نظیر کنفرانس امنیت و همکاری اروپا صورت می‌گرفت، بر تداوم مرکزیت برنامه‌های ناتو در ساماندهی به دوران جدید تأکید ورزید (Foster&Wallace, 2001-2, P: 63).

در سال‌های بعد ناتو توانست به واسطه وجود سه عامل اصلی و بهره‌گیری از فرصت‌های موجود به حیات خود تداوم بخشد. این عوامل عبارت بودند از:

الف) وجود تهدیدات خارجی در مناطق مجاور کشورهای عضو و توانایی ناتو در محافظت از اعضا؛

ب) توانایی ناتو در نهادسازی: با پایان جنگ سرد ناتو هم‌زمان چند فعالیت عمده را دنبال کرد. تعارض‌های نظامی را در اروپای شرقی و مرکزی کنترل کرد، در برقراری ثبات و امنیت در کشورهای تازه استقلال‌یافته نقش مهمی ایفا نمود و توازن قوا میان رقبای قدیمی در اروپای

1. See and Wait

2. Pan-Europeanism

غربی را حفظ کرد.

پ) این سازمان توانست با توجه به اوضاع جدید حاکم بر نظام بین‌الملل، منافع اعضای خود را حفظ کند.

درواقع، تجربیات تاریخی و واقعیات موجود هر دو گویای آن بودند که نظم چندقطبی بسیار بی‌ثبات بوده و لذا برای برقراری ثبات و امنیت در عرصه بین‌المللی لازم است که نظام جهانی یک- چندقطبی به‌عنوان جانشین مناسب‌تری برای نظام دوقطبی در نظر گرفته شود (Yost, 1999, P: 93).

بنابراین به‌رغم وجود رقاباتی نظیر اتحادیه اروپای غربی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا^۱ و سازمان دفاع اروپای غربی^۲ نیاز به وجود سازمانی فرامنطقه‌ای که امنیت و صلح بین‌المللی را تضمین کرده و نقش ژاندارم جهان را ایفا نماید بیش از هر زمان احساس می‌شود. به‌علاوه، عدم حضور در سازمان‌های منطقه‌ای اروپایی با توجه به توانمندی نظامی این کشورها، خلأی جدی در صلح‌بانی بین‌المللی پدید می‌آورد. همچنین رقابت‌های دیرینه میان قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز به آنان اجازه نمی‌داد یکی از میان آنها رهبری و هدایت سازمان‌های منطقه‌ای جدیدالتأسیس را برعهده گیرد (Drew, 1995, P: 38).

ازسوی دیگر، هرچند اتحادیه اروپا تأثیرات مثبت‌بخشی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی داشت، اما نمی‌توانست یک نهاد دفاع جمعی را سامان دهد. درواقع، درست است که هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی قطعاً در ایجاد محیطی باثبات نقش مؤثری ایفا می‌کنند، اما نمی‌توانند زمینه‌ساز ایجاد دفاع نظامی مشترک شوند. این در حالی بود که برای تأمین دموکراسی مورد نظر اتحادیه اروپا، ابتدا باید امنیت لازم توسط ناتو به منطقه برده می‌شد و درواقع، ناتو نقش نیروی پیشروی این اتحادیه را ایفا می‌نمود. تاریخ ناتو نیز همواره ملهم از سیاست گسترش تدریجی ثبات و دموکراسی از طریق برقراری امنیت بوده است. اتحادیه اروپای غربی نیز هرچند می‌توانست ارتش واحد خود را داشته باشد، اما بدون وجود چتر حمایتی بر سر اروپا، این اتحادیه نیز نمی‌توانست به آن میزان امنیتی که در قالب ناتو کسب می‌کرد، دست یابد.

1. CE

2. WEDO

متحدین غربی با مشاهده فقدان رقیب ایدئولوژیک در صحنه بین‌المللی، به همکاری و رایزنی در زمینه‌های مختلف و گفت‌وگوی سازنده به‌ویژه با رقبای دیروز خود روی آوردند و به تدریج با علایق و گرایش‌های آتلانتیکی جدید در بین کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، به تقویت اندیشه «توسعه و گسترش ناتو» منجر گردید (Kamp, 1998, P: 176-179). آنان پیش از هر اقدام عملی، تجدید حیات ساختاری، کارکردی و مفهومی این سازمان را در شرایط جدید ژئوپلیتیک بین‌المللی را با جدیت تمام در اولویت اقدامات خویش قرار دادند.

تصویب «مفهوم نوین استراتژی ناتو» در اجلاس سران رم در سال ۱۹۹۱ نقطه عطفی در تجدید حیات این سازمان به شمار می‌آید. براساس مفهوم استراتژی نوین ناتو، نگرش فراگیر امنیتی مبتنی بر گفت‌وگو، همکاری و حفظ استعداد دفاع جمعی مورد تأکید قرار گرفت. در این اقدام جدید، جنبه‌های سیاسی و نظامی ناتو درباره امنیت در قالبی یکپارچه ارائه گردید. از دیدگاه متحدین، تحقق این دکترین از طریق همکاری عملی با شرکای جدید اروپای مرکزی و شرقی میسر بود. همچنین علاوه بر تأکید بر وابستگی کمتر به سلاح‌های هسته‌ای، ضرورت ایجاد تغییراتی اساسی در نیروهای نظامی، کاهش عمده تعداد و سطح آمادگی آنها، تحرک و پویایی، انعطاف‌پذیری و قابلیت انطباق با شرایط مختلف و توسل بیش‌ازپیش به ساختارهای چندملیتی پیشنهاد گردید.

در همین راستا سران ناتو در سندی دیگر پیرامون صلح و همکاری، تصمیماتی درخصوص مأموریت‌ها و جهت‌گیری‌های آتی سازمان، موضوعاتی نظیر مدیریت بحران‌ها و پاسداری از صلح، روابط با سایر نهادهای امنیتی اروپا و مشارکت و همیاری با کشورهای اروپای مرکزی و شرقی را مورد بررسی قرار دادند. آنان ضمن پیشنهاد ارائه کمک‌های عملی در حمایت از اصلاحات دموکراتیک در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از آنها دعوت کردند با حضور در نشست‌های نهادهای وابسته به ناتو، از تجارب و استعدادهای این سازمان در زمینه همکاری‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی و فرهنگی بهره‌مند گردند. بدین ترتیب با این اقدامات، زمینه لازم برای جذب کشورهای اروپای مرکزی و شرقی که با انحلال پیمان ورشو در یک خلأ امنیتی نگران‌کننده به سر می‌بردند، فراهم شد (The Alliance's Strategic Concept, 1991, P: 39)&(The

از نظر کارکردی نیز متحدین غربی تلاش نمودند ضمن حفظ و تقویت کارکرد اصلی ناتو، کارکردهای سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی آن را تقویت کنند. در فضای ژئوپلیتیک منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اعضای ناتو ابتکار عمل در زمینه پاسداری از صلح، مدیریت بحران‌ها، اقدامات بشردوستانه و انجام عملیات اضطراری غیرنظامی را در دست گرفته و مأموریت‌های جدیدی را برای این سازمان تعیین کردند. پس از جنگ سرد و در ژئوپلیتیک جدید جهان، برای اعضای ناتو یک فرصت طلایی در تعقیب منافعشان در سطح جهانی فراهم گردید. در این راستا آنان ضمن تجدید ساختارهای درونی ناتو و جذب کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به‌عنوان عضو، همکاری‌های گسترده‌ای را با کشورهای واقع در مناطق مختلف جهان با این اعتقاد که اعضای این سازمان در امنیت، ثبات و استقلال کشورهای خارج از حوزه پیمان آتلانتیک نیز منافع مشترکی دارند، آغاز نمودند. آنها مدعی شدند که در قبال رویدادهای مخمل صلح و توازن بین‌المللی نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند (Madrid Declaration, 1997, P: 1-10) از دیدگاه آنان، هرگونه تجاوز نظامی در منطقه خارج از حوزه تحت پوشش ناتو نیز تهدیدی علیه منافع حیاتی غرب تلقی شده و می‌توانست پیامدهای مستقیم امنیتی علیه اعضای پیمان آتلانتیک در بر داشته باشد.

گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی از جمله پیوستن کشورهای جدید به آن، از اصول ویژه‌ای پیروی می‌نماید. از جمله این اصول می‌توان به انطباق کامل آن با مفاد معاهده واشنگتن به‌عنوان سند تأسیس سازمان، سازگاری با منشور ملل متحد، پایبندی به حراست از آزادی و حاکمیت قانون، برخورداری از کلیه حقوق عضویت، پذیرش تعهدات، سیاست‌ها و شیوه‌های قبلی متحدین و ارتقای کارایی و انسجام اعضای ناتو اشاره نمود. علاوه بر این، حفظ قابلیت‌های سیاسی - نظامی ناتو، تحکیم مشارکت برای صلح و ایجاد ترتیبات گسترده امنیتی در منطقه اوروآتلانتیک بر پایه همکاری‌های واقعی و عملی، از دیگر اصول گسترش ناتو به‌شمار می‌روند.

اعضای ناتو اعلام کرده‌اند فرایند گسترش ناتو به‌عنوان روندی تدریجی، فعال و شفاف توأم با گفت‌وگوهای وسیع با کلیه طرف‌های علاقه‌مند، همچنان در آینده تداوم خواهد یافت و سند تأسیس سازمان برای عضویت کلیه کشورهای اروپایی مفتوح خواهد بود. با این حال ناتو

تأکید کرده است فهرست مشخصی از نامزدهای آتی را تهیه نکرده و تصمیم به پذیرش یا رد عضویت کشورهای جدید به هیچ‌وجه بر پایه تعلق آنها به گروه یا طبقه‌ای خاص نخواهد بود. نقش عضو جدید در تأمین ثبات و امنیت منطقه آتلانتیک، ملاک تصمیم‌گیری آینده ناتو تلقی خواهد شد. ناتو اعلام کرده این گسترش بر طبق اصول سازمان امنیت و همکاری اروپا مبنی بر آزادی کشورها در انتخاب استراتژی‌های امنیتی خویش انجام می‌پذیرد. کشورهای غیرعضو ناتو حق مخالفت با روند و تصمیمات مربوط را ندارند. از این دیدگاه روسیه نیز یا به این پیمان می‌پیوست که مورد استقبال بود یا در برابر آن قرار می‌گرفت (Schwenninger, 1997, P: 21-31) که در هر حال در پیشبرد برنامه‌های آن تأثیری نداشت و گسترش ناتو ادامه می‌یافت.

علاوه بر این، ناتو برای پذیرش اعضای جدید، معیارهای سیاسی، دفاعی - امنیتی، اقتصادی و اجتماعی را به عنوان شرط پذیرش اعلام نموده است. از این رو کشورهای داوطلب عضویت در ناتو، باید اصلاحاتی اساسی را در کلیه زمینه‌ها و بر پایه استانداردها و ضوابط معتبر نزد ناتو انجام دهند. ایجاد نظام‌های سیاسی آزاد و دموکراتیک، نظام اقتصاد بازاری و فعالیت آزادانه بخش خصوصی، کنترل دموکراتیک نیروهای مسلح، اعمال تغییرات اساسی در سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی، آموزش زبان انگلیسی به کلیه نیروهای نظامی، رعایت حقوق اقلیت‌ها و آزادی‌های اساسی فردی و حل و فصل مخاصمات و اختلافات از روش‌های مسالمت‌آمیز از جمله اصلاحات مورد نظر ناتو به‌شمار می‌روند. دیگر ناتو نه تنها ضامن امنیت اعضای پیشین بود، بلکه در قبال تأمین امنیت اعضای جدید نیز خود را مسئول می‌دانست. از این زمان به بعد، غرب در تلاش بود با تأکید بر خلق ارزش‌ها و سنت‌های مشترک، در جهت ایجاد کنسرتی از صلح پایدار در اروپای متحد و نیز در منطقه آتلانتیک گام بردارد.

به این ترتیب، ناتو ضمن پیروی از سیاست نگاه به شرق و تلاش جهت ایجاد کنترل دموکراتیک و مدنی بر ارتش‌های جدید اروپای شرقی و مرکزی به‌عنوان مقدمه دموکراتیک‌سازی این جوامع (Edmunds, 2003, P: 18) در قالب برنامه‌های مختلف در عملیات‌های صلح‌بانی به روش‌های ذیل فعالیت خود را گسترش داد:

الف) تحت نظارت سازمان امنیت و همکاری اروپا یا سرفرماندهی ناتو؛

ب) مشارکت در صلح‌بانی شامل ایفای نقش به‌عنوان ناظر آتش‌بس و خروج نیروها ناظر

خلع سلاح و کنترل سلاح‌ها، اسکورت، کنترل و حمایت از کمک‌های بشردوستانه، ایجاد منطقه حائل، حمایت لجستیک و غیره؛

پ) حضور به‌صورت غیرمادی و انجام اقداماتی نظیر آموزش و ارائه تمرین‌های تاکتیکی (Kriendler, 1993, P: 47).

بنابراین ناتو موفق شد ضمن حفظ توازن استراتژیک در اروپا از طریق کاهش خطر نظامی روسیه و از بین رفتن احتمال تهاجم ناگهانی این کشور و نیز کنترل تهدیدها و تعارض‌های جدید در اروپای شرقی و مرکزی، به فرایند برقراری ثبات تدریجی در بلوک شوروی کمک نموده و با نهادسازی در قالب برنامه‌هایی نظیر مشارکت برای صلح^۱ و شورای همکاری آتلانتیک شمالی^۲ و نیروی مشترک تحت فرماندهی مستقل تکمیل‌کننده^۳ ضمن دستیابی به هم‌گرایی در سیاست‌های امنیتی و ملیت‌زدایی^۴ از آنها بر تداوم برتری جایگاه ایالات متحده در این سازمان، صحنه گذارد. امریکا هم برای تبدیل ناتو به یک «ارتش جهانی» (مجتهدزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱). در شرایط جدید ژئوپلیتیک جهانی تلاش خود را شدت بخشید.

پس از شهریور ۱۳۸۰ / سپتامبر ۲۰۰۱

به‌این ترتیب در پی فروپاشی نظام دوقطبی ناتو به اهرم سیاست جهانی ایالات متحده امریکا تبدیل شد. حوادث تروریستی در این کشور با مسلط ساختن ملاحظات امنیتی در سراسر جهان، از اندونزی تا مادرید و لندن شرایط را برای سرعت در فرایند دگرگونی در ناتو مهیاتر ساخت. منازعه نامتقارن به‌عنوان مفهومی جدید برای نگرانی دولت‌ها در سراسر جهان زمینه‌های گسترش و افزایش کاربری ناتو را شدت بخشید. تحول روزافزون در مفهوم امنیت در مأموریت و کارکردهای ناتو نیز آثار خود را روشن‌تر کرد (PfP Planning Symposium, 2004, P:1). اینکه دیگر امنیت تنها یک مقوله برآمده از ملاحظات نظامی نیست، پس از این حوادث تروریستی بیش‌ازپیش ابعاد خود را آشکار ساخت. در

1. Partnership for Peace -PfP
2. NACC
3. Combined Joint Task Force
4. Denationalizing Security Policy

وضعیت جدید مقابله با بحران در بستر و کانون آن هم نُه‌تنها با ابزارهای نظامی بلکه با مجموعه‌ای از روش‌ها و ابزارهای گوناگون مورد توجه قرار گرفت. (داوید، ۱۳۸۲، ص ۱۰). ورود بازیگران جدید به عرصه منازعات بین‌المللی در پی این حوادث و کنش‌های غیرکلاسیک آنها سبب شد آمریکا و اعضای مؤثر این پیمان بازسازی ناتو را برای ایفای نقش‌ها و وظایف جدید در شرایط نوین سرعت بخشند.

تغییرات عمیق در ماهیت و مفهوم منازعه در شرایط پس از شهریور ۱۳۸۰ / سپتامبر ۲۰۰۱ اهمیت ایجاد سازگاری لازم در تبیین مأموریت و کارکرد ناتو را بسیار برجسته ساخت. به دنبال همین تحولات نیروهای ناتو برای ساقط کردن حکومت طالبان در مرزهای ایران حضور یافتند. با در نظر گرفتن نقش و جایگاه آمریکا در این سازمان و منازعه دیرپای آن با ایران، این مسئله با حضور نیروهای امریکایی در مرزهای ایران انطباق یافته است. پیش‌ازین نیروهای ناتو در آسیای مرکزی تلاش‌هایی جهت گسترش حضور و نفوذ خود را مجدانه دنبال کرده بودند (کولایی، ۱۳۸۵، ص ۲۰). برخلاف مخالفت‌های روسیه تا سال ۲۰۰۳ همه کشورهای آسیای مرکزی به برنامه مشارکت برای صلح پیوستند (Jaquelyn k. Davis & Sweeney, 2004, P: 72). امریکا آسیای مرکزی را مانند ایران در طرح خاورمیانه بزرگ هدف قرار داده است (اشنایدر دیتریز، ۱۳۸۲، ص ۲۰۷-۲۰۴). همان‌گونه که اشاره شد در شرایط جدید که از میان بردن زمینه‌های بروز تهدید مورد توجه قرار گرفته است، این باور عمیق شکل گرفته که عقب‌ماندگی‌های سیاسی-اقتصادی-اجتماعی در خاورمیانه این زیربناها را تقویت کرده که باید برای رفع آن تلاش کرد. با دگرگونی در مفهوم تهدید و مابه‌ازای آن، در مأموریت و کارکردهای ناتو نیز تغییرات لازم شکل گرفت.

نتیجه‌گیری

ناتو در شرایط جدید ژئوپلیتیک جهانی برای بازسازی امنیت فرا-آتلانتیکی، به دنبال ایجاد وضعیتی مستقل از الگوی قدیمی «موازنه قوا» بود. این سازمان در عمل توانست نظام «موازنه قدرت» میان دسته‌های مختلف از بازیگران را به نظام «رژیم‌های امنیت دسته‌جمعی» براساس اتحاد کلیه واحدهای بازیگر در برابر برخی کشورهای یاغی تبدیل کند. سیاست ناتو از یک سازمان دفاع جمعی^۱ در برابر

1. Collective Defense

اتحاد شوروی، به یک سازمان امنیت جمعی^۱ تغییر یافت. تا پیش از آن شعار ناتو برای حفظ انسجام درونی خود در دوران جنگ سرد عبارت بود از اینکه: «امنیت اعضا تفکیک‌ناپذیر است» اما شعار این سازمان برای گسترش خود در این زمان، به این صورت که: «امنیت تفکیک‌ناپذیر است» تغییر یافت (Yost, 1998, P: 72). این مفهوم پیش از آن و در طی سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در قالب شعار «صلح تفکیک‌ناپذیر است» مطرح شده بود.

به این ترتیب، تفسیر و قرائت جدیدی از ماده پنج ارائه شد که عرصه آن نه تنها حوزه سرزمینی کشورهای عضو بلکه حوزه منافع آنان در سراسر جهان را دربر می‌گرفت. این امر به همراه تفسیر وسیعی که از مفهوم «امنیت» صورت گرفت و با نیازهای ژئوپلیتیکی امریکا سازگاری داشت، موجب شد استراتژی نظامی این سازمان از وضعیت تدافعی به‌مرور به‌سوی وضعیت تهاجمی تغییر ماهیت دهد و تاکتیک‌های پیشگیرانه جای خود را به روش‌های پیش‌دستانه بدهند. بنابراین ناتو از حالت سازمانی منفعل که در دوران جنگ سرد بیش از هر چیز به‌دنبال سیاست بازدارندگی و حفظ وضع موجود بود، به سازمانی پویا در امر مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شد و سیاست حضور نظامی پیش‌روانه^۲ را در پیش گرفت (Secares, 1996, P: 44). در مفهوم کلاسیک دفاع جمعی، عده‌ای در برابر دیگران بودند، اما در بحث «امنیت جمعی» همگان مشارکت دارند. بنابراین دیگر ائتلاف گروه «ما» در برابر «دیگران» مطرح نبوده، بلکه ائتلاف «ما» در برابر خطر احتمالی «یکی از ما» برای جمع تشکیل شد (Kissinger, 1994, P: 72). سیاست درهای باز ناتو یا «ناتوی جهانی» سبب شده این سازمان در دو وجه سرزمینی و ساختاری برنامه گسترش خود را تعقیب نماید تا الزام‌های ژئوپلیتیکی جدید را پاسخ گوید. این سازمان تلاش کرده از سویی نقش بازوی اجرایی سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا را در عملیات حفظ صلح ایفا نماید، از سوی دیگر با توجه به مسائلی نظیر محیط زیست، اختلافات قومی، حقوق بشر و دموکراسی حوزه عمل خود را گسترش دهد.

ناتو مأموریت طرح‌ریزی معماری امنیتی جدید اروپا را با دو هدف «محافظت از صلح»^۳ و «ممانعت از جنگ»^۴ در درون جامعه فرا-آتلانتیک^۵ برعهده گرفت (Kaiser, 1996, P: 128).

1. Collective Security
2. Forward Military Presence
3. Protecting Peace
4. Preventing War
5. Trans-Atlantic Community

در این میان، راه گسترش و حفظ محیط امنیتی ناتو، برقراری امنیت و آرامش در تمام اروپا تلقی شده است. استدلال اساسی در این بحث این است که احتمال رقابت‌های ملی‌هنگامی که ملت‌ها در ساختارهای چندملیتی به هم مرتبط نشده باشند، افزایش می‌یابد. بنابراین برای کاهش تنش‌ها، بیش از هر چیز باید بر ایجاد نهادهای پیونددهنده و واحدها تلاش کرد.

سیاست ناتو نسبت به کشورهای اروپای شرقی، همچون نگاه آن سازمان به ترکیه و یونان در اوایل دوران جنگ سرد است. ناتو با پذیرش عضویت این دو کشور، توانست بحران میان آنها را مهار کند. نمونه دیگر، رقابت‌های تاریخی میان فرانسه و آلمان بود که طی نیم قرن اخیر و به واسطه همکاری و مشارکت این دو کشور در بازار مشترک اروپا و ناتو مهار شده و از تنش در اروپای غربی کاسته شده است. ناتو چنین سیاستی را در مورد کشورهای اروپای شرقی نیز در پیش گرفته است. شاید بتوان چنین تعبیر کرد که سیاست نگاه به شرق ناتو، برگرفته از سیاست آلمان هیتلری^۱ برای جذب کشورهای اروپای شرقی بود (Dutkiewicz&Jackson, 1998, P: 12). روش مدیریت بحران ناتو در قبال کشورهای رهاشده از نظام کمونیسم نیز پذیرفتن آنان در این سازمان بود. ناتو تصمیم گرفت به جای آنکه هزینه‌هنگفتی برای مدیریت استراتژیک بحران‌ها در صورت وقوع آنها بپردازد، با اتخاذ سیاست پیشگیری و با هزینه کمتر به مهار آنها مبادرت ورزد. این سیاست به‌طور مؤثری به دنبال خود امنیت و ثبات را نیز فراهم آورد و مشارکت همگان را در ایفای نقش برای ایجاد امنیت دسته‌جمعی هدف قرار داد.

در نهایت با دگرگون شدن ژئوپلیتیک جهان، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی نیز در مأموریت و کارکردهای خود تغییرات چشمگیری را صورت داده است. این تغییرات ناتو را از یک سازمان نظامی به نهادی امنیتی - سیاسی - اجتماعی تبدیل کرده تا با تهدیدهای فراروی نظام جهانی که امریکا در تلاش است تا سیطره یک‌جانبه خود را بر آن استوار سازد، در رویکردی مؤثر و نتیجه‌بخش مواجه شود.

قدردانی

این مقاله بخشی از نتایج اجرای یک طرح پژوهشی است که با اعتبارات معاونت پژوهشی دانشگاه تهران اجرا شده است. همچنین از تلاش‌های جناب آقای دکتر حافظ‌نیا سپاسگزاری می‌شود.

منابع و مآخذ

۱. اتوتایل، ژواروید؛ دالبی، سیمون؛ روتلج، پاول، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا، هاشم نصیری، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰).
۲. داربی‌شر، یان، تحولات سیاسی در اتحاد شوروی؛ از برژنف تا گورباچف (۱۳۶۸)، ترجمه هرمز همایون‌پور، (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰).
۳. دیتریز، وینفرد اشنایدر، «فقدان امنیت در آسیای مرکزی»، همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۲.
۴. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، (تهران، نشر علم، ۱۳۷۷).
۵. کولایی، الهه، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی).
۶. کولایی، الهه، زمینه‌های اقتصادی فروپاشی شوروی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸).
۷. کولایی، الهه، «ناتو و امنیت آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳، پاییز.
۸. گروه استراتژی اروپا، گورباچف و امنیت اروپا، ترجمه علیرضا طیب، (تهران، قومس، ۱۳۶۹).
۹. موسی‌زاده، رضا، حقوق سازمان‌های بین‌المللی، (تهران، پازنگ، ۱۳۷۵).
۱۰. مورگنتا، هانس. جی، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۴).
۱۱. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، (تهران، البرز، ۱۳۷۴).
۱۲. مجتهدزاده، پیروز، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۹).
۱۳. نقیب‌زاده، شهر بابکی، احمد، تحولات روابط بین‌الملل (از کنگره وین تا امروز)، (تهران، البرز، ۱۳۷۴).
14. Asmus, Ronald D., and Richard L. Kugler and F. Stephen Larabee. "NATO Expansion: The Next Steps", *Survival*, (Vol. 37, No. 1, Spring, 1995).
15. Davis, Jaquelyn K&Sweeney, Michael J, **Central Asia in US Policy and Operational Planning: Where Do We Go from Here?** February, 2004, pp:5-8.
16. Drew, S. Nelson, **NATO from Berlin to Bosnia**: Trans-Atlantic Security in Transition, Institute for National Strategic Studies, (Washington DC, 1995).
17. Duffield, John S, "NATO's Functions after the Cold War", *Middle East Quarterly*, (Vol. 109, No. 5, 1994-1995).
18. Dutkiewicz, Pitro & Robert J. Jackson, **NATO Looks East**, (Library of Congress, Connecticut, 1998).
19. Edmunds, Timothy, "NATO and its New Members", *Survival*, (Vol. 45, No.3, Autumn, 2003).
20. Foster, Anthony and William Wallace, "What is NATO for?" *Survival*, (Vol.43, No.4, Winter, 2001-2).
21. Kamp, Karl Kaiser, NATO Entrapped: "Debating the Next Enlargement Round", *Survival*, (Vol.40, No. 3, PP.170-186, 1998).
22. Kaiser, Karl, "Reforming NATO", *Foreign Policy*, (No. 103, Summer, 1996).
23. Kennan, George F., "Morality and Foreign Policy", *Foreign Affairs*, Winter, 1985-86).
24. Kissinger, Henry A., **Diplomacy**, (New York, 1994). Simon & Schuster, - Kriendler, J. "NATO's Changing Role – Opportunities and Constraints for Peacekeeping", *NATO Review*, June, (1993).
25. Madrid Declaration, *NATO Review*, July-August, 1997, PP. 1-10).
26. PIP Planning Symposium, Polaris (NATO School), (Jan 2004, No.4, 22).
27. Prystrom, Janusz, "NATO in the Post – Cold War Era", *Polish Quarterly International Affairs*, (Vol.3, No.2, Winter, 1994).
28. Schweninger, Sherle, R, "The Case Against NATO, Enlargement": *The Nation* ,(Vol. 26, No.12, 20 Oct.

1997, PP.21-31).

29. Secares, Vasile, (1996) "NATO- A New Strategy for the Post- Cold War Era", **Romanian Journal of International Affairs**, (Vol. 2, No. 3, 1997).

30. Stuart Douglas & William Tow, **the Limits of Alliance**, (NATO Out-Of-Area Problems Since 1949), (Baltimore: the Johns Hopkins University Press, 1986).

31. The Alliance's New Strategic Concept, (www.nato.int/docu/manual/ma10300f.htm)

32. Yost, David, NATO Transformed (the Alliance's New Roles in International Security), U.S, United States Institute of Peace, www.hpol.org/churchill.



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع علوم انسانی